

اقبال لاهوری

گمان مبر که به پایان رسید کار مغان

هزار باده‌ی ناخورده در رگِ تاک است

را یکی از اصلاح‌طلبان دینی و دین‌داری رواگر، میان‌هرو و غیر متعصب گفته‌اند.

ژرفسای دانش، اندیشه و باورهای خاص اقبال لاهوری به مدارا و رواداری دینی، او را به عنوان یکی از برجسته‌ترین اندیش‌مندان اسلامی معاصر جهان اسلام درآورده است. اقبال لاهوری در پاکستان از آن چنان اهمیت و اعتباری برخوردار است که بسیاری از دانش‌گاه‌ها، مراکز فرهنگی، خیابان‌ها و جشنواره‌ها با نام او رقم می‌خورد. دولت پاکستان نیز در سال‌گردها و بزرگ‌داشت‌های متفاوت که به یاد و نام این مرد بزرگ هر ساله برگزار می‌کند از نام و یاد و اعتبار فرهنگی اقبال لاهوری به نیکی یاد می‌کند. اقبال لاهوری در عین حال یکی از بنیان‌گذاران استقلال پاکستان از شبه‌قاره است.

آن چه را که از اقبال خواندید تنها بخش کوچکی از تلاش‌های فکری و فرهنگی وی می‌باشد. در وجود اقبال عشق دیگری شعله می‌کشید، خیلی برتر و والاتر از باورهای دیگرش. اقبال اگر چه به پاکستانی بودن خود می‌بالید، اما از این که ایران وطن او باشد افتخار می‌کرد. در هر جایی که با نام ایران برخورد می‌کرد بی‌اختیار شیفته‌گی و شیدایی خود را از ایران و زبان شیرین پارسی آشکار می‌کرد. زبان پارسی و ملیت ایرانی را اگر بیش‌تر از زبان مادری و ملیت اصلی‌اش دوست نداشت و به آن عشق نمی‌ورزید، هیچ کم‌تر از آن هم برای‌اش اهمیت قابل نبود. تمام ریزه‌کاری‌های زبان پارسی را همانند یک ادیب، شاعر، نویسنده و اندیش‌مند ایرانی به خوبی آموخته بود و بسیاری از استادان بزرگ و نامی زبان پارسی به وجود شخصیت بزرگ، علمی، ایران‌شناس و پارسی‌گوی او افتخار می‌کردند و نام اقبال لاهوری همواره در بین پارسی‌زبانان، ادیبان و دانش‌پژوهان ایرانی به نیکی یاد می‌شود. شعرها و نوشته‌های زیبا و ادیبانه‌ی این مرد بزرگ می‌تواند از شاه‌کارهای ادبی زبان پارسی به حساب بیاید. بسیار شگفت‌انگیز است اگر گفته شود که میزان عشق و علاقه‌ی اقبال لاهوری به ایران و زبان پارسی حد و مرزی نمی‌شناسد و این ادیب نامی در



که داشت و دانشی که از مراکز علمی مغرب‌زمین به دست آورده بود، با تکیه‌ی زیرساختی بر اندیشه‌های اسلامی، نوشته‌ها و کتاب‌های بسیار ارزش‌مندی از خود به جای گذاشت که خط فکری مشخصی را از یک دانش‌مند آشنا به دانش غرب و مسط به اندیشه‌ی شرق و کارشناس در امور دینی و به‌ویژه اسلامی در حوزه‌های علمی شبه‌قاره، پاکستان، افغانستان، ایران و سایر کشورهای عربی و اسلامی مطرح می‌کند که بسیار قابل‌توجه و اهمیت است. اقبال لاهوری با اندیشه‌های علمی-اسلامی خود در سازمان‌دهی دین‌داران اسلامی شبه‌قاره سهم بزرگی دارد. او

محمد اقبال لاهوری، شاعر، دانش‌مند و ادیب پاکستانی و آخرین شاعر بزرگ پارسی‌گوی شبه‌قاره‌ی هندوستان در سال ۱۲۸۹ هجری قمری برابر ۱۸۷۳ میلادی در شهر سیال‌کوت به بار آمد و در سال ۱۳۵۷ هجری قمری برابر ۱۹۳۸ میلادی در سن ۶۵ سالگی درگذشت. پس از یادگیری سال‌های آغازین تحصیل به شوق رسیدن به دانش بیش‌تر راهی مغرب‌زمین شد و در کشورهای آلمان و انگلستان در زمینه‌های ادبیات، فلسفه، سیاست و علوم دینی به تحصیل و کسب دانش بیش‌تر پرداخت. اقبال با استعدادی



«سعید نفیسی»

گسترش زبان و فرهنگ و ادب پارسی در سرتاسر شبه‌قاره و در بین کشورهای منطقه از هیچ تلاشی کوتاهی نمی‌کرد. شعرهای علامه اقبال لاهوری و کتاب‌های متعدد شعر او که به زبان پارسی سروده شده است، نشان کاملی است از تسلط بی‌چون و چرا و ادیبانه‌ی او به ادب، فرهنگ، آیین نگارش و قانون و قاعده‌های دستوری زبان پارسی. پژوهش، کنکاش، ناز کبینه‌ی و وسواس بیش از اندازه‌ی اقبال لاهوری در بیان درست زبان و ادب پارسی

اقبال لاهوری سست
در یک ترم از مرام این مردم
سر سست
این طایفه زنده شمس‌مرد
تا هست ندک شب‌بدر
چون مرد عزت بر بدست
* به ذلت



«دهخدا»

در شاعری و نویسندگی او به روشنی آشکار است و به درستی می‌توان ادعا کرد که چهره‌گی او به زبان پارسی از بسیاری از ادیبان ما قرن‌ها پیش‌تر است.

گوشه‌ای از نوشته‌های اقبال لاهوری عبارت‌اند از:

«پیام شرق»، «زبور عجم»، «اسرار و رموز»، «ارمغان حجاز»، «جاویدنامه» که در ایران و شبه‌قاره بارها به چاپ‌های بعدی رسیده‌اند.

فرهنگ احترام به آدم‌ها، مهرورزی بی‌ریا و آشتی‌جویی ایرانی به ما هشدار می‌دهد که برای مردان بزرگی هم‌چون اقبال لاهوری نه این که کم‌تر از دوست‌داران‌اش در پاکستان، بل که بسیار بیش‌تر از هم‌وطنان‌اش احترام بگذاریم و هرگز از خدمتی که این دانش‌مند بزرگ نسبت به زبان پارسی و گسترش آن در شبه‌قاره انجام داده است غافل نشویم.

خوب! تا این‌جای مطلب احترامی بود که هر ایرانی باید برای شایسته‌گی‌های اقبال لاهوری در گسترش زبان پارسی و



«اقبال»

ایران دوستی خالصانه و عشق عارفانه‌اش به ایران بر زبان آورد.

نگاهی به این سو و داخل وطن بیندازیم. از سر دل‌سوزی و نه بدخواهی و ناسازگاری، دیدیم که پاکستان فقیر و دولت آن کشور چه اهمیتی برای ادیب و شاعری که بیش‌تر از دو سوم نوشته‌ها، کتاب‌ها و شعرهای‌اش به زبانی بی‌گانه (پارسی) است، قایل هستند. اما آیا ما نیز برای شاعران، اندیش‌مندان و زبان پارسی همانی کرده‌ایم و یا می‌کنیم که علامه اقبال لاهوری یا دولت پاکستان کرده است؟ آرام‌گاه شاعران و اندیش‌مندان معاصر ما کجا است؟

چندان هم شگفت‌انگیز نیست اگر گفته شود به استثنای ۳-۴ نفر از مرده‌گان گزینشی و دست‌چین شده‌ی اهل معامله، مجادله، ستایش و تملق دیگران، نه این‌که آرام‌گاه و مزاری در خور شخصیت فرهنگی خود ندارند، بل که عده‌ای ناآگاه و ناسازگار و مخالف با سازوکارهای خردورانه‌ی زمانه، گروهی را می‌آشوبند و آن‌ها را وامی‌دارند تا بروند و به تکرار هر ساله قبر و مزار آن از بخت برگشته‌گان دوسوی هستی را خراب کنند!

دوستان نیندیشند اقبال لاهوری متعلق به دوره‌ی «فردوسی» بوده است. خیر! اقبال شاعری است پاکستانی، اما پارسی‌زبان که ۱۳۶ سال پیش در شبه‌قاره به بار آمده است، یعنی ۷۴ سال پیش از جدایی پاکستان از هندوستان و تشکیل یک کشور مستقل. استقلال پاکستان ۹ سال پس از درگذشت علامه اقبال لاهوری عملی می‌شود. اقبال حدود ۱۰۰ سال قبل درخشیده و نزدیک به ۷۰ سال پیش در گذشته است. بنابراین یکی از شاعران بزرگ پارسی‌گوی ایرانی است

«امیر حسین آریان‌پور»

که با بسیاری از شاعران، ادیبان و دانش‌مندان معاصر ما مانند: پروین، نیما، علامه‌ی قزوینی، دهخدا، سعید نفیسی، ملک الشعرا بهار، محمد معین، ذبیح‌الله صفا و کمی این سوتر: فروغ، هشت‌رودی، اخوان ثالث، احمد شاملو، سیاوش کسرای، امیرحسین آریان‌پور و ... با چند سالی فاصله‌ی زمانی کم‌تر یا بیش‌تر هم‌دوره بوده است. نباید گفت افتخار برای پاکستان ۶۲ ساله و افسوس برای ایران ۷۰۰۰ ساله که هم‌چنان ما در میان دو جهان زیرین «سفلی» و زبرین «علوی» پا در هوا هستیم و دست و پا می‌زنیم و خودمان هم نمی‌دانیم چه بوده‌ایم، چه هستیم و چه خواهیم شد!!!... فرهنگ‌مان را به سخره می‌گیریم، تاریخ‌مان را تحریف می‌کنیم، تمدن باستان‌مان را مرده‌پرستی می‌نامیم، زبان پارسی هزار ساله‌مان را با مشت‌ی واژه‌گان بی‌گانه و به وام گرفته شده‌ی تازی، ترکی، لاتین و غربی



را با باورهای زمینی‌مان در هم می‌آمیزیم تا به قدرت و نفع شخصی دست یازیم، چندان دیر نخواهد پایید که نه آن اعتقادات آسمانی را داریم و نه این باورهای زمینی را. بی ریشه و بی هویت و واژگون در میان زمین و آسمان ...

بازمی‌گردیم به اقبال لاهوری، اقبال آن چنان شیفته‌ی فرهنگ، تمدن، تاریخ، زبان و ادب پارسی بود که پارسایان پارسی و تاریخ باستان‌شان را بی‌ریاستی می‌کرد. اقبال اگر چه یک مسلمان اصلاح‌گر، روشن‌فکر، دین‌باور، روادار، صاحب اندیشه و باور جدیدی بود، اما هیچ‌وقت به تاریخ، تمدن و فرهنگ ایران زمین به ناسازگاری و تنفر، آن گونه که بسیاری از ملت‌های مسخ شده‌ی اطراف‌مان به آن می‌نگریستند، نگاه نمی‌کرد. او در بسیاری از نطق‌ها و نوشته‌های خود گذشته‌های تاریخی ایران باستان را افتخاری برای خود و جامعه‌ی بشری می‌شمرد. شیفته‌گی اقبال به فرهنگ و زبان پارسی و عشق وی به ایران زمین به اندازه‌ای شدید بود که بسیاری از متفکران معاصر، او را یک «فردوسی» پاکستانی نامیده‌اند.

«فردوسی» نه از نگاه شاعری که به سبک حماسه شعر بسراید، بل که «فردوسی» از این جهت که عشق، علاقه و شیفته‌گی او را به ایران نشان بدهد. اگر چه صدها و بیش از هزار دانش‌مند، شاعر و ادیب نامی اروپایی، آسیایی و در سال‌های پیش رو آمریکایی، عاشقانه به تاریخ، تمدن، فرهنگ، زبان و ادب ایران زمین عشق می‌ورزند و هیچ‌گاه و هیچ‌یک از ما هرگز نمی‌توانیم آن گونه که شایسته است سپاس‌گزار مهرورزی این بزرگان باشیم، اما علامه اقبال لاهوری شخصیتی جداگانه بین تمام خردورزان گیتی نسبت به فرهنگ و زبان پارسی و تاریخ تمدن ایران دارد. این مرد بزرگ هرگز در عشق به ایران و زبان پارسی با بزرگان نام‌آوری چون: ویکتور هوگو، گوته، ترنرماکان، ژول مول، اتکین سون، ژوزف شامپیون، کنت لودلف، کرک-پاتریک، ها-گرمان، موراد-اوهسون، اسکات-وارینگ، ویلکن، والن برگ، استفان-وستون، وال، هامر، فولرس، ی. برتلس، محمد نوری عثمانوف، ل. گوزلبان، اواسمیرنوا، طاهر-جانوف، تئودور-نولدکه، آندره-مالرو و ... قابل مقایسه نیست...

پایان

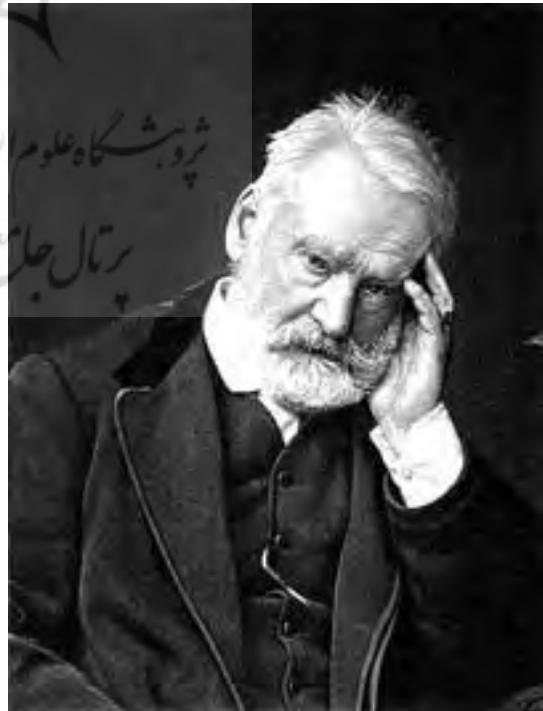
«بهار»



با وطن و وطن‌پرستی بی‌گانه‌ایم، در هر جایی که منافع ما تأمین شود، آن‌جا وطن ما است و در جایی که مصلحت بدانیم اعتقادات آسمانی‌مان

می‌آلاییم که به کجا برسیم؟ قدرت و جرأت آن را نداریم که بگوییم: بابا ما هویت خودمان را نمی‌خواهیم، ریشه‌های خودمان را نمی‌خواهیم.

«آندره مالرو»



«ویکتور هوگو»